



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۱۹/۰۷/۱۹

اسحق نگارگر

به می پرستی ازان نقش «خود» برآب زدم
که تا خراب کنم نقش خود پرستیدن
حافظ

ما مردم سخت گرفتار خودپرستی گردیده ایم عاقبت به خیر!

در عیسویت و اسلام هر دو برابرین مسأله بسیار تأکید شده است که انسان نفس اماره بالسوء را زیر اراده و کنترل خود داشته باشد زیرا که اگر نفس اماره بالسوء بر انسان مسلط شد انسان خودپرست میشود و این خود پرستی صدبار بدتر از بُد پرستی است. شیوه برخورد اسلام و عیسویت با نفس اماره متفاوت است. حضرت سعدی در باب قناعت در بوستان حکایتی دارد که در آن گربه یک پیرزن به شکارموش های کلبه پیرزن قناعت نمیکند و برای شکار نعمت های بهتر رهسپار مهمانسرای امیر میشود و در آنجا غلامان حاکم او را به تیر میزنند و گربه مجبور میشود با تن خونچکان از مهمانسرای امیر فراری میشود و با خود میگوید:

اگر رستم از دست این تیر زن
من و موش و ویرانه پیر زن

گفتم شیوه اسلام با عیسویت در برخورد با نفس اماره فرق دارد. زهاد و راهبان عیسوی گربه نفس را از شهر بیرون می بردند و در گوشه های صحرا برای خود صومعه میساختند و باین گریز از نعمت های شهر به تغذیه از گیاهان صحرائی قانع میشدند ولی مسلمانان از دو (ف) در برخورد با تقاضای نفس استفاده می نمودند. (ف) نخست فقر بود یعنی همان که رسول مقبول آنرا فخر خود میپنداشت و این فقر به معنای بیچیزی نبود بلکه به معنای بی نیازی بود و این بی نیازی در (ف) دوم که همان فتوت است پدیدار میشد. فتوت یعنی جوانمردی و سخاوت یعنی گرسنه ای را بر خویشتر جیح دادن یعنی خود گرسنه خفتن و نان خود را به دیگری دادن. فتوت در پیکار بانفس خود خلاصه میشد یعنی فقر در این مبارزه با نفس و خواسته های نفس خود است و ایثار در برابر دیگران است. حکایت گربه سعدی تا بخواهی به حال ما و ارثان فقر محمد (ص) تطبیق میکنند البته با یک تفاوت و آن اینکه مانیز همانند گربه سعدی برای چرب و چکل سرای امیر رهسپار مهمانسرای امیر شدیم ولی در آنجا غلامان فرمانروا ما را به تیر نزدند تا با بدن خونچکان به سوی قناعت سرای پیر زال بر میگشتیم و همانند گربه سعدی می گفتیم:

نیرزد عسل جان من زخم نیش
قناعت نکوتر به دوشاب خویش

ما توت و تلخان و دوشاب خود را با پیزه؛ همبرگر و کوک و فانتای فرمانروا سودا کردیم و حتی قبایله قناعتسرای زال را نیز به دیگران دادیم و اینک استغنا طبع و مناعت نفس را نیز یادالرسودا کرده ایم و همانند لعینک در چنگال خود پرستی اسیر شده ایم و دیگر در طلب عطار ما از فقر و فتوت خبری نیست و جایش را حرص و خود بینی گرفته است و اینک ما چنان غرق خود و از دیگران بیگانه شده ایم که در میان این مردم به مشکل دوکس را میتوان یافت که از روی صداقت و همدلی یک حرف را بزنند. اینجا همه در فکر اثبات خود و نفی دیگران هستند. قشرهای مختلف جامعه را از نظر میگذرانیم:

۱) روحانیون و علمای دین: متأسفانه نفاق و فرقه بازی در میان مسلمانان به شیوه بسیار بد رخنه کرده است و امروز عالمان مسلمان همانند روحانیون عیسوی در قرون وسطی درگیر بحث های شکلی هستند. هر گروه و فرقه مسلمان به حکم استنتاج از رویداد های تاریخی نوعی نتیجه گیری کرده اند و در روزگار ما که دوران مبالغه

د پانو شمیره: له 1 تر 3

افغان جرمن آنلاين په درنیت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکې په خیر و لولی

و افراط در هر چیز شده است علمای دین هم که بایست میکوشیدند نوعی تفاهم در میان مسلمانان ایجاد و آنان را به اتحاد و همدلی دعوت کنند هی در شیپور نفاق میدمند و میخوانند برتری خود را بر حریف ثابت کنند. چند روز پیش در یوتیوب تماشا میکردم که یک ملای سنی و یک ملای شیعه هردو رگهای گردن پندانه بودند و یکدیگر را متهم میکردند که گویا از مباحثه گریزان استند و حال آنکه مباحثه شان با مباحثه منطقی هیچ وجه مشترک نداشت و فقط مشاجره بود. مشاجره همان از شاخی به شاخی پریدن است و هنگامی قصد دوفراز بحث رسیدن به یک نتیجه منطقی و قانع کننده نباشد هر کدام قصد تسلط بر بحث را داشته باشد این همان مشاجره است که هر دو طرف از حقیقت میگریزند و تشخیص موضوع بحث را از میان میبرند و مقصودشان همان شیوه سوفسطاییان یونان است که لفظ سفسطه را وارد قاموس های زبان کرد. این دو ملا در همان چند دقیقه که من به مشاجره شان گوش دادم یکدیگر را بیسواد و نادان خواندند. حالا اگر آدم قبلاً به این نتیجه رسیده باشد که طرف بحثش بیسواد و نادان است و خود مردی این چنین رابه شاگردی هم نمیدزیرد پس چرا وقت خود را ضایع و جگر خود را خون نماید! بدبختانه امروز در دنیای اسلام اختلاف سیاسی ایران و سعودی مفهوم و هابی را بر مفاهیم قبلی رافضی؛ ناصبی؛ شیعه (تقسیم شده به فرقه های کوچک زیدیه پنج امامی؛ اسماعیلیه هفت امامی و شیعیان دوازده امامی یا اثنا عشریه تقسیم شده اند. حالا گروه های تقسیم شده بر مبنای علم کلام یعنی معتزله؛ جبریه؛ قدریه و فرقه های تقسیم شده بر مبنای علم فقه یعنی مذاهب چارگانه اهل سنت و جماعت و مذهب پنج جعفری (اهل تشیع) رابه جای خود میگذاریم که این اختلاف در کمابیش هزار سال به یک فرهنگ گروهی بدل گردیده است. امروز خیر مسلمانان به هیچ وجه در تشدید اختلافات تاریخی نیست بلکه در نادیده گیری و اغماض است. حالا اگر ملای سنی برخیزد و بطلان اعتقاد به امامت را ثابت کند ملای شیعه نیز با استنتاجهای خود به اصطلاح «کفر عمر و ابوبکر» را ثابت کند معنایش این میشود که نه شیعه سنی میشود و نه شیعه بلکه هر دو بر استنتاج های ذهنی گریبان همدیگر را می درند و خود بینی و خود پرستی را بیشتر میسازند. مابدبختانه چنانکه قرآن کریم را در دستمال پیچانده و در تاق بلند جا داده ایم ولی از متن آن بیخبر مانده ایم بساطت و سادگی نخستین اسلام را چنان در پیراهن تشریفات گوناگون پیچانده و معلق ساخته ایم که اکنون ناگزیر باید به نظامی گنجوی حق بدهیم که در محضر رسول مقبول فریاد کرده بود :

خاک تو بویی به ولایت سپرد باد نفاق آمد و آن بوی بُرد
بازکش این مسند از آسودگان غسل ده این منبر از آلودگان

خانه غولند پیرداز شان در غله دان عدم انداز شان
کم بکن اجری که زیادت خورند خاص کن اقطاع که غارت گردن

ماهه جسیم بیاجان تو باش ما همه موریم سلیمان تو باش
از طرفی رخنه دین میکنند و زدگر اطراف کمین میکنند

ز آفت این خانه آفت پذیر
دست برآور همه را دست گیر

نظامی مخزن الاسرار نظامی

۲ (از علمای اسلام که قسماً مسوول فرقه بازی و تشدید اختلاف مسلمانان استند بگذریم در دیار ماسیاستمداران نیز علیرغم اینکه میبندارند کلید حل همه دشواریهای سیاسی جهان در جیب ایشان است؛ سیاستمداران حرفوی و تربیه شده نیستند. روزگاری بود که اگر هوای سیاست دسری می افتاد میگفتند «سرش بوی قورمه سبزی میدهد» و همین کفایت میکرد که دیگران آب خود را با این گونه اشخاص پُف کرده بخورند زیرا دیده بودند که «بوی قورمه سبزی» برخی ها را سالها به زندان افکنده بود یکی از اشتباهات مرحوم محمد ظاهر شاه این بوده که قانون احزاب را تا آخرین روزهای سلطنت خویش توشیح نکرد و بنابراین احزاب رسمی و قانونی در افغانستان به وجود نیامد و مشتاقان مبارزه سیاسی مجال آنرا نیافتند که در کوره مبارزات قانونی تجربه می اندوختند و آبدیده میشدند. محمد داودخان که از یک سوبه پیشرفت اقتصادی افغانستان علاقه داشت و از سوی دیگر مردی مستبد و محافظه کار بود سیاست را بعنوان وسیله اداره مؤثر کشور در نیافت و قدرت را به طور متمرکز در دست خود نگاه داشت و هر چند شایده منظور تربیت جانشینان خوب حزب غورخنگ ملی را تأسیس کرد ولی بدبختانه در جوامع بسته بلای رهبر پرستی ابتکار فردی را فلج و سیاستمداران را به عناصر بلی گوی بدل میکند و در روزگار داودخان

اگر حزبی بنام غورخنگ ملی واقعاً وجود داشت رهبرپرستی نیز سایه اش را بر سر جامعه افکنده بود. وقتی شوروی بر افغانستان تاخت هر دو جناح حزب دموکراتیک خلق هم از دیدگاه اقتصادی دست نگر شوروی بود و هم در سیاست چشم برده‌ها مشاوران روس دوخته ابتکاری از خود نداشت.

احزاب اسلامی که در محیط پاکستان و ایران تشکیل شده بودند نه معیار پذیرش عضو در میان شان سیاسی بود و نه سیستم انتخاب و گزینش دموکراتیک در میان شان انکشاف کرده بود و به همین دلیل رهبران شان رهبران مادام العمر بود چنانکه هنوز هم وقتی رهبران دنیا می‌روند میراث رهبری به فرزندش می‌رسد. اگر در میان این «احزاب» نظم و دیسپلین حزبی وجود می‌داشت نه کابل چور می‌شد و نه جنگ‌های تنظیمی در می‌گرفت و عجیب اینست که هنوز هم مسؤولیت جنگ‌های تنظیمی به گردن مداخلات خارجی انداخته می‌شود ولی این حقیقت تلخ را ناگفته می‌گذارند که محمل مداخله خارجی همین تنظیم ها بوده اند که قبلاً در دوران اقامت در خارج اختیار خود را برای خارجیان باخته بودند. به هر صورت آنچه ما داریم همین سیاستمداران خام و ناپخته استند و بر اینان تحریک طالبان را که تحریک است و محرک این تحریک هم پاکستان است می‌افزاییم. اینان سیاستمداران زاده جنگ استند و هر کدام شان سیب سرخ قدرت را منحصراً برای خود می‌خواهند منفعت جویان خارجی برای ادامه این جنگ لغتی از میان همین خامان سر باز گیری می‌کنند. اینان هی بر طبل اختلاف و چند دستگی می‌کوبند و مردم را به نام قوم، زبان، مذهب و سمت به جان هم انداخته اند و تا وقتی که اینان به چیزهای فرعی چسبیده اند اصل یعنی وطن را از دست می‌دهند.

۳) از روحانیون و سیاستمداران که بگذریم یک قشر دیگر اجتماعی که وظیفه ارشاد و رهبری جامعه را به سوی بهروزی و بهزیستی دارند نویسنده‌ها و اهل قلم استند که اینان نیز از حال کاملاً غافل و مشغول پرستش معبودان مرده خویش استند. دیگر جوامع در صد سال صاحب یک قهرمان می‌شوند ولی ما در یک سال صاحب صد قهرمان می‌شویم و این چیز نویسان قهرمان پرست نیز مغز سر می‌خورند و قهرمانان از دنیا رفته راسبک و سنگین می‌کنند و هر یک از این قهرمانان برای برخی همانند شیر سپید استند و برای برخی دیگر نیز چون قیر سیاه و چون درباره هیچ قهرمانی هم نظری کلی چه که قسمی هم وجود ندارد بر سر قهرمانان به جان همدیگر افتاده اند همانند ملا نصرالدین مرحوم که وقتی جنگ دوتن را بر دو آرزوی ناپخته تماشا کرد کرد کشید و بر مشک دوشاب خود که بر شانه داشت زد و گفت: «خون من مانند این دوشاب بریزد که شما هر دو نادان استید!» اینان نیز مشک دوشاب حال را با کار دتعضب پر خاش برگزیده که بر امروز شان هیچ اثر مثبت ندارد در دیده اند. اخلاص خواب آرام رفتگان گره هیچ مشکل را باز نمی‌کند ولی خود پرستی به هیچ کدام اجازه نمی‌دهد که یک سر سوزن از موضع خود انعطاف و رزند و گذشته راصلوات گفته برای حال و آینده خود تدبیری بسنجند که حال نیز فدای جنجال‌های گذشته نشود. مارگریت الینور اتوود شاعر، داستان نویس و منتقد ادبی اهل کانادا می‌گوید: «جنگ هنگامی رخ می‌دهد که زبان ناکام می‌شود.» و پوره نیم قرن شد که زبان در میان ماناکام مانده است و به اصطلاح کارشناسان ماهنگام بحث با همدیگر زبان را کنار می‌گذارند و در برابر چشم بینندگان با مشت و لگد به جان همدیگر می‌افتند و به نیروی مشت و لگد به قلعه خود پرستی صعود می‌کنند و به مخالف خود می‌گویند: «تو کیستی که با من جرات بحث و گفت و گو می‌کنی!» مردم نباید انتظار داشته باشند که با این اردوی گرفتار صدگونه اختلاف بر قلعه های شامخ و دشوار گذار آینده برآیند و اتفاق و اتحاد ملی را تسخیر کنند. به همین دلیل است که می‌گوییم ما سخت گرفتار خود پرستی گردیده ایم و تا این نقش را به آب نزنیم باز چه دیگران خواهیم ماند که خدای بزرگ نیز برای ما گفته است که خدایان قوم را تغییر نمی‌دهد تا آن قوم نفسهای خود را تغییر ندهند. وقتی ما بتهای خود پرستی را در نهاد خود شکستیم دل‌های ما آماده پذیرش دیگران می‌شود. به قول حافظ:

به می پرستی از ان نقش خود بر آب زدم
که تا خراب کنم نقش خود پرستیدن

نگارگر - ۸ جولای ۲۰۱۹ برمنگهم